



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۲۷ آذر ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و هشتم

موضوع جزئی: معنای عدالت - ادله مسلک چهارم (صحیحۀ ابن ابی یغفور) مصادف با: ۳ صفر ۱۴۳۴

جلسه: ۴۳

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

چهار دلیل بر مسلک چهارم سابقاً ذکر شد و معلوم شد که از آن چهار دلیل سه دلیل وافی به مقصود نیست و نمی‌تواند اثبات کند حقیقت عدالت یک ملکه نفسانی است که موجب فعل واجب و ترک حرام می‌شود؛ دلیل چهارم توانست مدعای ما را ثابت کند. دلیل پنجم بر مسلک چهارم یعنی ملکه بودن عدالت صحیحۀ عبدالله بن ابی یغفور است.

### دلیل پنجم: روایت عبدالله بن ابی یغفور

روایت عبدالله بن ابی یغفور از دو طریق نقل شده یکی طریق شیخ صدوق که در من لایحضره الفقیه آمده و یکی طریق شیخ طوسی که کتاب تهذیب ذکر شده است.

### ۱- نقل شیخ صدوق

**روایت اول:** آنچه که مربوط به شیخ صدوق است و در باب ۴۱ یعنی باب ما یتعبر فی الشاهد من العدالة ذکر شده است:

«محمّد بن علی بن الحسین بإسناده عن عبد الله بن أبي یغفور قال: قلت لأبي عبد الله ع بم تعرف عدالة الرجل بين المسلمين حتى تقبل شهادته لهم و عليهم؟ فقال أن تعرفوه بالستر و العفاف (و كف البطن) و الفرج و اليد و اللسان و يعرف باجتناّب الكبائر التي أوعد الله عليها النار من شرب الخمر و الزنا و الربا و عقوق الوالدین و الفرار من الزحف و غیر ذلك و الدلالة علی ذلك كله (أن يكون ساتراً) لجميع عيوبه حتى يحرم علی المسلمين ما وراء ذلك من عثراته و عيوبه و تفتيش ما وراء ذلك و يجب علیهم تزكيتُهُ و إظهارُ عدالته في الناس و يكون منه التعاهد للصلوات الخمس إذا واطب علیهن و حفظ مواقيتهن بحضور جماعة من المسلمين و أن لا يتخلف عن جماعتهم في مصلاتهم إلا من علة فإذا كان كذلك لازماً لمصلته عند حضور الصلوات الخمس فإذا سئل عنه في قبيلته و محلته قالوا ما رأينا منه إلا خيراً مواظباً علی الصلوات متعاهداً لأوقاتها في مصلته فإن ذلك يجيز شهادته و عدالته بين المسلمين و ذلك أن الصلاة سترٌ و كفارةٌ للذنوب و ليس يمكن الشهادة علی الرجل بأنه يصلی إذا كان لا يحضر مصلته و يتعاهد جماعة المسلمين و إنما جعل الجماعة و الاجتماع إلى الصلاة لكي يعرف من يصلی ممن لا يصلی و من يحفظ مواقيت الصلاة ممن يضيع و لو لا ذلك لم يمكن أحد أن يشهد علی آخر بصلاح لأن من لا يصلی لا صلاح له بين المسلمين فإن رسول الله ص هم بأن يحرق قوماً في منازلهم لتركهم الحضور لجماعة المسلمين و قد كان فيهم من يصلی في بيته فلم يقبل منه ذلك و كيف يقبل شهادة أو عدالة بين المسلمين ممن»

جَرَى الْحُكْمُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مِنْ رَسُوْلِهِ ص - فِيهِ الْحَرْقُ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ بِالنَّارِ وَ قَدْ كَانَ يَقُوْلُ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ مَعَ الْمُسْلِمِيْنَ اِلَّا مِنْ عِلَّةٍ»<sup>۱</sup>

### ترجمه و توضیح روایت:

«مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ مُوسَى بْنِ أَكْبِيلِ النَّمِيرِيِّ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ بِمَا تُعْرِفُ عَدَالََةَ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِيْنَ حَتَّى تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ»

راوی می‌گوید من به امام صادق عرض کردم به چه چیزی عدالت یک شخص بین مسلمین شناخته می‌شود؟ عدالت اگر شناخته شود موضوع چه اثر و حکمی می‌باشد؟ اثر آن پذیرش و قبول شهادت و نافذ بودن شهادت شخص است چه شهادت به نفع مسلمین و چه شهادت بر علیه مسلمین مثلاً بگویند من دیدم این مسلمان فلان شخص را به قتل رساند. چگونه عدالت فهمیده می‌شود؟ «قَالَ فَقَالَ أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ وَ الْعَفَافِ وَ الْكَفِّ عَنِ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ» اینکه آن رجل را به ستر و عفاف و کف نفس و خویشتن داری در مورد شکم و در مورد فرج و در مورد دست و در مورد زبان بشناسید.

«وَ يُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ» و شناخته می‌شود به اجتناب از گناهانی که خداوند تبارک و تعالی وعید به آتش داده است؛ اینجا باید دقت کرد که سؤال از چیست: «بِمَا تُعْرِفُ عَدَالََةَ الرَّجُلِ» به چه چیزی معلوم می‌شود که شخصی عادل است؟ که امام سه چیز فرمودند و بعد در ادامه می‌فرمایند: «وَ يُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ» یعنی ستر و عفاف و کف نفس شخص با اجتناب او از کبائر شناخته می‌شود. اینجا در واقع گویا سؤال از این است که اصلاً عدالت چیست که امام می‌فرمایند اهل ستر و عفاف و کف نفس باشد و از آنها که این سه فی نفسه ظاهری نیستند یعنی اهل عفاف بودن و اهل کف نفس بودن و اهل ستر بودن فی نفسه چیزی نیست که دیده شوند لذا به دنبال آن می‌فرماید: اگر می‌خواهید بدانید کسی اهل عفاف، ستر و کف نفس است، ببین که معصیت نمی‌کند و بعد از آن چند نمونه از گناهان کبیره را امام (ع) نقل می‌کنند: «مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ الزَّانَا وَ الرَّبَا وَ عُقُوْقِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ»

«وَ الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ (أَنْ يَكُونَ سَاتِرًا) لِجَمِيعِ عُيُوبِهِ» این "ذلک" به چه چیزی برمی‌گردد؟ آیا به اجتناب از کبائر برمی‌گردد یا دلالت بر عفاف و ستر و کف و نفس اینهاست؟ شرب خمر و زنا و سایر کبائر که دیگر دال نمی‌خواهد و معلوم است یا مثلاً فرار کردن از میدان جنگ که دال نمی‌خواهد «وَ الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ (أَنْ يَكُونَ سَاتِرًا) لِجَمِيعِ عُيُوبِهِ» اینکه این عیوب را ببوشاند.

ممکن است گفته شود این اجتناب از کبائر، معصیت، شرب خمر، زنا و امثال اینها چیزی نیست که انسان بفهمد و ممکن است در خفا مرتکب این کبائر گردد چگونه می‌توان حقیقتاً فهمید که شخص اجتناب از کبائر دارد؟ می‌فرماید همین مقدار که جلوی ما انجام نمی‌دهد کفایت می‌کند؛ این هم یک احتمال است یعنی «وَ الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ» در آن دو احتمال است: احتمال اول اینکه «وَ الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ» یعنی "أی علی الستر و العفاف و کف البطن" که طبق این احتمال یعنی دلالت بر این امور نفسانی به این امور است.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۴ / وسائل الشیعة ج ۲۷، ص ۳۹۱، باب ۴۱، حدیث ۱.

احتمال دوم اینکه «وَالدَّالُّ عَلَىٰ ذَلِكُمْ كَلْمٌ» ذلک یعنی اجتناب از کبائر؛ چگونه بفهمیم این اجتناب دارد؟ لعل در خفا مرتکب کبائر می‌شود که با این جمله «وَالدَّالُّ عَلَىٰ ذَلِكُمْ كَلْمٌ» می‌گوید همین مقدار که او پوشاننده عیوب و گناهانش است کفایت می‌کند یعنی "وَالدَّالُّ عَلَىٰ اجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ كَلْمٌ (أَنْ يَكُونَ سَاتِرًا لِجَمِيعِ عُيُوبِهِ)".

(الآن در مقام اثبات این نظریه نیستیم بلکه به بیان روایت می‌پردازیم و فقط بعضی احتمالات را بیان می‌کنیم.)  
«حَتَّىٰ يَحْرُمَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مِنْ عَثْرَاتِهِ وَعُيُوبِهِ وَتَفْتِيشُ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ» بر مسلمانان بیش از این حرام است یعنی همین که او در انظار مسلمین این کار را انجام نمی‌دهد کافی می‌باشد؛ جستجو برای اینکه آیا او در خفا مرتکب این امور هست یا نیست، حرام است.

دو مسئله ممکن است در ذهن خلط می‌شود گاهی بحث این است که طرق معرفت عدالت چیست و اینکه اگر عدالت با آن طرق شناخته شود برای ترتب آثار کافی می‌باشد و گاهی بحث این است که حقیقت عدالت چیست. این دو مقام باید از یکدیگر تفکیک شود؛ اینکه شما می‌فرمایید که این دلیل بر این نیست که عدالت ملکه است، چنین مطلبی که شما می‌گویید از آن استفاده نمی‌شود آنچه هست این است که همان مقدار که شخص ساتر عیوب باشد و اجتناب از معاصی بکند برای ترتب این آثار کفایت می‌کند. پس اینجا در واقع در مقام این است که عدالت وقتی معلوم شد که معلوم شدن آن به ترک معصیت و به حسن ظاهر و بیش از این بر شما جائز نیست جستجو کنید آیا این فقط ظاهر آن است یا این ظاهر مطابق واقع هم هست؛ اتفاقاً وقتی می‌گوید بیش از این بر شما لازم نیست معنایش این است که لازم نیست بفهمید واقعاً این چنین هست یا نه؟ پس معلوم می‌شود حقیقت عدالت یک چیز دیگری است. و گفتیم که اشکال این مسلک این است که اگر حقیقت عدالت این امور باشد، لازمه‌اش این است که یک شخص در آن واحد هم عادل باشد و هم فاسق.

«وَيَجِبُ عَلَيْهِمْ تَرْكِيئُهُ وَإِظْهَارُ عَدَالَتِهِ فِي النَّاسِ» و واجب است او را تزکیه کنند و عدالت او را بین مردم اظهار و آشکار کنند و شهادت او را بپذیرند و به او اقتداء کنند.

«وَيَكُونُ مِنْهُ التَّعَاهُدُ لِلصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ إِذَا وَاطَبَ عَلَيْهِنَّ» و از این اموری که معرف ستر و عفاف و کف نفس اوست و دلالت بر عدالت او می‌کند، وقت شناسی نسبت به نمازهای پنجگانه است یعنی به نمازهای پنجگانه پایبند است زمانی که می‌بینید مواظب بر آنهاست.

«وَحَفِظَ مَوَاقِيئَهُنَّ بِحُضُورِ جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» مواظبت نمازهای پنجگانه را حفظ می‌کند با حضور در جماعت مسلمین «وَأَنْ لَا يَتَخَلَّفَ عَنْ جَمَاعَتِهِمْ فِي مُصَلَّاهُمْ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ» و از جماعت مسلمین تخلف نمی‌کند یعنی در اوقات نماز در مصلاهی مسلمین حضور دارد مگر مریض باشد «فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَزِمًا لِمُصَلَّاهُ عِنْدَ حُضُورِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ» اگر هم مریض باشد و به واسطه‌ی علتی نتواند در جماعت حضور پیدا کند، ملازم است با مصلاهی خودش (در گذشته در خانه‌ها جایی مخصوص برای نماز قرار می‌دادند به جهات مختلف از جمله حفظ طهارت و حفظ توجهات در نماز)

«فَإِذَا سِيلَ عَنْهُ فِي قَبِيلَتِهِ وَمَحَلَّتِهِ قَالُوا مَا رَأَيْنَا مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا» وقتی در قبیله و محل او درباره او سؤال شود اهل محله و قبیله می‌گویند ما جز خوبی از او ندیده‌ایم «مُواظِبًا عَلَى الصَّلَوَاتِ مُتَعَاهِدًا لِأَوْقَاتِهَا فِي مُصَلَّاهُ» اهل نماز است در حالی که

پاییند اوقات نماز در مصلا هست «فَإِنَّ ذَلِكَ يُجِيزُ شَهَادَتَهُ وَ عَدَالَتَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ» این شخصی که معاصی را ترک می‌کند و اجتناب از کبائر دارد و پاییند به نماز است و در محله و قبیله درباره او جز خوبی نقل نمی‌کنند، شهادتش مقبول است و عدالتش بین مسلمین ثابت و نافذ است.

ممکن است سؤال شود که چرا آدمی که اجتناب از معصیت می‌کند و اهل نماز است، عدالتش ثابت است؟ «وَذَلِكَ (أَيُّ يُجِيزُ شَهَادَتَهُ وَ عَدَالَتَهُ) أَنَّ الصَّلَاةَ سِتْرٌ وَ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ» و این جواز شهادت و ثابت شدن عدالت به خاطر این است که نماز ستر است و کفاره ذنوب است «وَلَيْسَ يُمَكِّنُ الشَّهَادَةَ عَلَى الرَّجُلِ» و ممکن نیست شهادت دادن برای کسی «بِأَنَّهُ يُصَلِّي إِذَا كَانَ لَا يَحْضُرُ مُصَلَّاهُ وَ يَتَعَاهَدُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ» به اینکه نماز می‌خواند در حالی که در مصلاي خودش حاضر نمی‌شود و در جماعت مسلمین هم حضور ندارد. «وَ إِنَّمَا جُعِلَ الْجَمَاعَةُ وَ الْاجْتِمَاعُ إِلَى الصَّلَاةِ لِكَيْ يُعْرَفَ مَنْ يُصَلِّي مِمَّنْ لَا يُصَلِّي» ممکن است بگویند که چرا جماعت و حضور در اجتماع مسلمین ملاک قرار داده شده می‌فرماید: به خاطر اینکه نماز خوان از بی نماز شناخته شود.

«وَ مَنْ يَحْفَظُ مَوَاقِيتَ الصَّلَاةِ مِمَّنْ يُضَيِّعُ» یعنی يعرف من يحفظ ممن يضيع بدین معنی که شناخته شود کسی که حفظ اوقات نماز می‌کند از کسی که اوقات نماز را رعایت نمی‌کند «وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُمَكِّنْ أَحَدٌ أَنْ يَشْهَدَ عَلَى آخَرَ بِصَلَاحٍ» و اگر این نباشد نمی‌شود کسی بر دیگری شهادت بدهد بصلاح یعنی به واسطه عدالت یا خیر یا صلاحی که در او هست یعنی کسی که اهل نماز نباشد، دیگر صالح و عادل نیست تا بخواهد شهادت دهد «لِأَنَّ مَنْ لَا يُصَلِّي لَا صَلَاحَ لَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ» خیری بین مسلمین درباره او نیست «فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ هَمَّ بِأَنْ يُحْرِقَ قَوْمًا فِي مَنَازِلِهِمْ» پیامبر (ص) قصد کرد و تصمیم گرفت به اینکه قومی را در منازلشان بسوزاند «لِتَرْكِهِمُ الْحُضُورَ لِجَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ» برای اینکه حضور در جماعت مسلمین را ترک می‌کردند «وَ قَدْ كَانَ فِيهِمْ مَنْ يُصَلِّي فِي بَيْتِهِ فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ ذَلِكَ» در بین آنها کسانی بودند که در خانه خودشان نماز می‌خواندند ولی این از آنها قبول نشد «وَ كَيْفَ يَقْبَلُ شَهَادَةٌ أَوْ عَدَالَةٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ» چگونه شهادت یا عدالت بین مسلمین قبول می‌شود؛ اینجا و چند سطر گذشته که عدالت را به شهادت عطف کرده در واقع عدالت ملاک پذیرش شهادت است نه اینکه در عرض هم باشند و اینکه می‌گویند عدالت او نافذ باشد یعنی عدالتی که منشأ ترتب آثار باشد، داشته باشد. عطف این دو به یکدیگر عطف اثر و منشأ اثر است «مِمَّنْ جَرَى الْحُكْمُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ رَسُولِهِ ص فِيهِ الْحَرْقُ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ بِالنَّارِ» از کسانی که حکم خداوند تبارک و تعالی و رسول او در مورد آنها جاری شده چطور می‌توان شهادت کسانی را که خداوند و رسول خدا حکم سوزاندن آنها را داده، قبول کرد؟ «وَ قَدْ كَانَ يَقُولُ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ مَعَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ» و گفته شده به اینکه کسی که در مسجد همراه مسلمین نماز نخواند اصلاً نماز نخوانده است مگر اینکه بیماری داشته باشد.

## ۲- نقل شیخ طوسی

«وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ مُوسَى بْنِ أَكْبِيلِ الثَّمِيرِيِّ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ نَحْوَهُ» این روایت دو تفاوت با روایت نقل شده از طریق شیخ صدوق دارد:

- ۱- «إِلَّا أَنَّهُ اسْقَطَ قَوْلَهُ "فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَازِمًا لِمُصَلَّاهُ" إِلَى قَوْلِهِ "وَمَنْ يَحْفَظُ مَوَاقِيتَ الصَّلَاةِ مِمَّنْ يُضِيعُ"» که این مقدار یعنی از عبارت "فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَازِمًا لِمُصَلَّاهُ" تا "وَمَنْ يَحْفَظُ مَوَاقِيتَ الصَّلَاةِ مِمَّنْ يُضِيعُ" در نقل شیخ طوسی نیست.
- ۲- «وَأَسْقَطَ قَوْلَهُ "فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ هَمَّ بِأَنْ يُحْرِقَ" إِلَى قَوْلِهِ "بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ"» و همچنین از عبارت "فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ هَمَّ بِأَنْ يُحْرِقَ" تا "بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ" نیز در نقل شیخ طوسی وجود ندارد.

و به جای آن عبارت، جمله‌ای دارد «وَزَادَ "وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ لَا غَيْبَةَ إِلَّا لِمَنْ صَلَّى فِي بَيْتِهِ"» و زائد بر روایت قبلی این را آورده که پیامبر (ص) فرمودند که کسی که در خانه‌اش نماز بخواند و ترک جماعت کند، جائر الغیبة است «وَرَغِبَ عَنِ جَمَاعَتِنَا» و همچنین کسی که از جماعت ما روی گردان شود «وَمَنْ رَغِبَ عَنِ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ وَجَبَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ غَيْبَتُهُ» و کسی که از جماعت مسلمین دور باشد غیبتش واجب است «وَسَقَطَتْ بَيْنَهُمْ عِدَالَتُهُ وَوَجَبَ هِجْرَانُهُ» و در بین مسلمین عدالتش ساقط و باید از چنین فردی دوری کرد «وَإِذَا رُفِعَ إِلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ أَنْذَرُهُ وَحَدَّرُهُ» و زمانی که خبرش به امام مسلمین گفته شد امام او را انذار می‌کند از این دوری گزیدن «فَإِنْ حَضَرَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ» اگر به جماعت مسلمین برگشت، حرمت غیبت او برمی‌گردد «وَإِلَّا أَحْرَقَ عَلَيْهِ بَيْتَهُ» و اگر برگشت خانه‌اش به آتش کشیده می‌شود «وَمَنْ لَزِمَ جَمَاعَتَهُمْ حَرُمَتْ عَلَيْهِمْ غَيْبَتُهُ وَتَبَتَّ عِدَالَتُهُ بَيْنَهُمْ.» اما آن هنگامی که شخص به جماعت مسلمین حضور پیدا کرد، غیبتش بر آنها حرام و عدالتش ثابت است.<sup>۱</sup>

حال این ذیل به چه معناست و آیا مثلاً الآن هم می‌توان گفت که کسی در جماعت حاضر نشود مشمول این روایت است یا نه؟ معنای این روایت چیست؟ ببینید دوری گزیدن از جماعت مسلمین در آن ایام معنای خاصی داشته و چنین فردی در واقع عدم حضورش نشانه برخی از امور بود و به این جهت است که حضرت فرموده غیبتش واجب و سوزاندن خانه لازم است و الآن به اعتبار این روایت نمی‌توان خانه کسی که در جماعت شرکت نمی‌کند سوزاند و غیبت او را کرد معنایش این نیست.

**بحث جلسه آینده:** این اصل روایت بود که بیان شد و در چند جلسه باید به بررسی فقرات مختلف روایت پردازیم.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۴۱ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۳۹۱.